

# جایگاه انسان در جهان هستی

## از دیدگاه عرفان و حکمت متعالیه

□ دکتر مقصود محمدی

عضو هیئت علمی دانشگاه آزاد واحد کرج

### کلید واژه

عالم صغیر؛

طبیعت کلی؛

کون جامع؛

معرفت شناسی؛

جرم فلکی.

انسان کبیر؛

نفس کلی؛

عالم ابداع؛

لوح محفوظ؛

جهان شناسی؛

### چکیده

انسان بعد از آشنایی ابتدایی با کائنات و مشاهده فعل و انفعالات آنها، متوجه می شود بین اجزای عالم یک نوع هماهنگی دقیق و حساب شده وجود دارد. گوئی مجموع کائنات عالم یک پیکر واحد انسانی است دارای نفس مدبر، و طبایع موجودات عالم بمنزله قوای نفس کلی در همه اجزای موجودات سریان دارد و درعین حال تحت تدبیر نفس کلی، از یک نظام منطقی و مدبرانه پیروی می کنند. از اینرو، انسان برای توجیه و تبیین نظام هماهنگ حاکم بر روابط کائنات با معیارهای خویش، انگاره «عالم انسان کبیر است» را مطرح می کند.

اما درباره مقام و جایگاه انسان در جهان، گرچه خود جزئی از عالم است و در عالم و از عالم پدید آمده است، اما ظاهراً بدو دلیل، خود را «عالم صغیر» می پندارد: نخست همه مراتب وجود و اوصاف کمالی همه موجودات عالم را داراست دوم تنها موجود اندیشه ورز که می تواند حقایق عالم را بفهمد و به آن معنا بخشید و بدون او عالم بی معنی خواهد بود. او جهانی است عقلانی مشابه جهان عینی. از اینرو، صدرالمآلهین می فرماید:

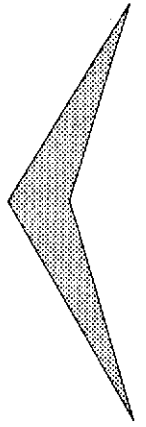
آدم اول، حاصل از عالم شدی

بعد از آن، عالم ز آدم سر زدی<sup>۱</sup>

جایگاه انسان در جهان و رابطه آن دو، در عرفان و حکمت متعالیه - عمدتاً - در فرضیه «انسان کبیر و عالم صغیر» منعکس شده است. از اینرو شایسته است محتوای این فرضیه تا حدودی شکافته شود. ما در این مقاله، ابتدا ضمن بیان محتوای فرضیه، درباره شکلگیری آن به گمانه زنی می پردازیم و سپس بعضی از تعبیرات عرفا و نیز توجیه صدرالمآلهین درباره «عالم صغیر» را می آوریم.

۱. ابتدا باید اعتراف کرد که داوری انسان درباره شأن و مقام خود، کار دشوار و درعین حال، قابل مناقشه است زیرا که ممکن است بعلت خودخواهی نتواند جانب حق و انصاف را رعایت کند و در نتیجه از بیطرفی، که شرط لازم داوری است، عدول نماید. و یا دچار خودشیفتگی و خودبزرگ بینی گردد و خود را بسی بزرگتر از آنچه که هست ببیند. بویژه که او می تواند از تعبیرات سمبلیک که در متون دینی وارد شده اند، در مدح و ستایش خود استفاده کند.

۱. دیوان اشعار ملاصدرا.



**\* فرضیه «انسان کبیر و عالم صغیر»**  
**درواقع دو انگاره است جدا از هم: نخست:**  
**«عالم انسان کبیر است» و دوم: «انسان**  
**عالم صغیر است».** انگاره اول از مسائل  
**فلسفه طبیعی و جهان‌شناسی است، اما**  
**انگاره دوم، یعنی «انسان عالم صغیر**  
**است» از مسائل فلسفه اولی است.**

بهرحال، او می‌پندارد اشرف مخلوقات، ولی‌الله و خلیفه‌الله و غایت عالم هستی است، لوح محفوظ است، کون جامع است و در یک کلام، او کل عالم و یا عالم صغیر است. آیا این توصیف درباره‌ی مقام انسان، مبالغه‌آمیز نیست؟ بهرحال - چه مبالغه‌آمیز باشد و یا نباشد - این مسئله از لحاظ معرفت‌شناختی حائز اهمیت و قابل بررسی است.

### فرضیه «انسان کبیر و عالم صغیر»

۲. فرضیه «انسان کبیر و عالم صغیر» درواقع دو انگاره است جدا از هم: نخست: «عالم انسان کبیر است» و دوم: «انسان عالم صغیر است». انگاره اول از مسائل فلسفه طبیعی و جهان‌شناسی است، اما انگاره دوم، یعنی «انسان عالم صغیر است» از مسائل فلسفه اولی است. اگرچه این دو انگاره بعنوان قضیه منطقی با هم ملازمه دارند، زیرا اگر قیده‌های «کبیر» و «صغیر» را - که در صدق این قضایا نقشی ندارند - حذف کنیم، متعکس می‌شوند و هر کدام را که اصل بدانیم، دیگری عکس آن خواهد بود. اما از لحاظ تاریخی - بنظر می‌رسد - انگاره اول بر انگاره دوم تقدم داشته و خیلی پیشتر از انگاره دوم مطرح شده است. درواقع، ضرورت معرفت‌شناختی در یک برهه از زمان، موجب پیدایش انگاره «عالم انسان کبیر است» شده و در برهه‌ای دیگر، منجر به پیدایش انگاره «انسان عالم صغیر است» گردیده است.

۳. بنظر می‌رسد انسان، قبل از اینکه به خودشناسی - بمعنای فلسفی آن - بپردازد، کوشش می‌کند جهان پیرامون را بشناسد، زیرا که بر جسم و جان و قوای خود، علم اجمالی دارد و از توانمندیهای خود آگاه است، از

اینرو نیازی به تفکر درباره‌ی خویشتن خویش احساس نمی‌کند. اما در عالمی که او قدم گذاشته با انواع موجودات گوناگونی مواجه است که برای وی کاملاً ناشناخته و بیگانه‌اند. او برای ادامه‌ی حیات خویش باید خصوصیات و ویژگیهای آنها را بخوبی بشناسد تا بتواند خود را با شرایط محیط و پیرامون، سازگار و هماهنگ سازد. از اینرو، قوای ادراکی خود را بکار می‌گیرد، باین ترتیب که ابتدا موجودات عینی را که با آنها برخورد فیزیکی دارد، بواسطه‌ی حواس ظاهری ادراک می‌کند و سپس با تکرار مشاهده بر خصوصیات ظاهری آنها، علم تجربی حاصل می‌نماید، اما در شناخت مسائل ماوراء تجربی به همانندسازی می‌پردازد. بعبارت دیگر برای درک روشن آنها از خود، الگو می‌گیرد و آنها را شبیه خود تصور می‌کند. بزرگی، بطنز گفته است: «اگر مورچه شعور می‌داشت و به خدا معتقد بود، خدا را موجودی شبیه خود دارای دو شاخک تصور می‌کرد». بهرحال انسان با تشبیه وضعیت اشیاء بر خود، آنها را می‌شناسد، چنانکه درباره‌ی تعیین جهات اصلی در جرم فلکی انجام داده است.

۴. حکایت از این قرار است: اجسام بلحاظ اینکه دارای کمیّت، یعنی سه بُعدی هستند، می‌توان در هر یک از آنها سه خط عمود بر هم - طول، عرض و عمق - رسم کرد که در یک نقطه همدیگر را بصورت زاویه قائمه، قطع کنند. بنابراین، هر جسمی دارای شش جهت اصلی است که با سه خط عمود بر هم، نمایش داده می‌شود. این شش جهت عبارتند از: یمین و یسار، بالا و پایین، پیش و پس. مثلاً اگر انسان بایستد طرف سرش، بالا و طرف پاها، پایین و قامتش طول آن محسوب می‌شود. طرف قویتر، یمین و طرف ضعیفتر، یسار و فاصله آنها عرض نامیده می‌شود. طرف شکم، پیش و طرف مقابل، پس و فاصله آنها عمق آن شمرده می‌شود. اما تعیین این جهات در جسم فلکی که بدور خود می‌چرخد، بلحاظ اینکه دارای شکل کروی و اجزاء آن یکسان است با مشکل مواجه می‌شود.

۵. از اینرو، فلاسفه به تشبیه و تنظیم متوسل می‌شوند، باین ترتیب که جسم فلکی را بصورت انسانی فرض می‌کنند که از طرف راست حرکت می‌کند و بدور

خود می‌چرخد. در اینصورت، سرش به طرف قطب جنوب و پاهایش بطرف شمال و یمین و یسار بترتیب، مشرق و مغرب خواهد بود.<sup>۲</sup>

از این مثال می‌توان به گمانه‌زنی پرداخت که مورد یادشده و یا موارد مشابه آن، موجب شده که انگاره «عالم انسان کبیر است» شکل بگیرد. همچنانکه شهرزوری می‌نویسد:

[حکما] عالم افلاک را با همه آنچه که در داخل آن قرار دارد، «انسان کبیر» می‌نامیدند، چنانکه انسان را «عالم صغیر» می‌نامیدند و گمان می‌کردند که «فلک» انسانی است به پشت‌خوابیده، سرش به طرف جنوب و پاهایش به طرف شمال و پهلوی راستش به طرف مشرق و پهلوی چپش به سوی مغرب است.<sup>۳</sup>

۶. اما قطعاً عوامل متعدد دیگری نیز در شکلگیری فرضیه نقش داشته که مهمترین آنها مشاهده وجود پیوستگی و هماهنگی در اجزاء عالم است. از این منظر، عالم من حیث المجموع، یک واحد شخصی است دارای وحدت طبیعی و هرگز نباید گمان کرد که وحدت عالم مانند وحدت اشیاء متغایر است که از انضمام و اجتماع متغایرها با هم، حاصل شده باشد؛ زیرا بین اجزاء عالم، علاقه و ارتباط ذاتی وجود دارد و بترتیب علت و معلولی بوجود آمده‌اند. در این جهان، هیچ پدیده‌ای با توجه به اسباب و علل، گزاف و اتفاقی نیست بلکه نسبت به طبیعت کلی همه آنها ضروری و فطری هستند و درعین حال هر پدیده‌ای - ولو ناچیز - با همه پدیده‌های دیگر جهان، پیوند دارد و از جایگاه خاصی برخوردار است.<sup>۴</sup>

### فرضیه «عالم انسان کبیر است»

۷. وقتی می‌گوییم: عالم انسان کبیر است، معنایش این است که جرم مجموع عالم، یعنی همه کیهکشانه‌ها با منظومه‌های شمسی و اجرام آسمانی و موجودات زمینی - در کل - بمنزله پیکر یک شخص انسانی است که «جسم کلی» نامیده می‌شود و همه اجسام مختلف عالم، بمنزله اعضای آن پیکرند. این جسم کلی دارای «نفس کلی» است و فوای نفس کلی هم بصورت «طبیعت کلی» در همه انواع

و اشخاص اجسام عالم، سریان دارد، همچنانکه قوای نفس جزئی در همه اعضای پیکر انسان، سریان دارد. نفس کلی عالم، قوای خود، یعنی طبایع مختلف اجسام را تحت کنترل دارد و بوسیله آن قوا آنها را به حرکت و تکاپو وامی‌دارد، همانگونه که نفس انسانی، ضمن کنترل قوای خود، اعضای مختلف پیکر را بوسیله آن قوا به حرکت درمی‌آورد.<sup>۵</sup>

۸. افلوطين، عالم را بمانند یک موجود زنده می‌پندارد. بنظر وی همچنانکه هر عضوی تأثیر اعضای دیگر را حس می‌کند و از آن متأثر می‌شود، اجزاء عالم نیز بجهت ترکیب و پیوستگی که با یکدیگر دارند از یکدیگر متأثر می‌شوند و مانند اعضای پیکر یک موجود زنده، تأثیر یکدیگر را حس می‌کنند. عالم از یک منظر، شبیه سیمهای تار (از آلات موسیقی) است که اگر یک سیم آنرا حرکت دهند سیمهای دیگر نیز به حرکت درمی‌آیند. و از منظر دیگر شبیه یک سیم تار است که اگر یک طرف آنرا به حرکت دریاورند، طرف دیگر نیز حرکت می‌کند؛ همه اجزاء عالم مانند یک پیکر موجود زنده تحت نظام واحد قرار دارند و عالم بمنزله شخص واحد است.<sup>۶</sup>

۹. اما انگاره «وحدت شخصی عالم» موجب می‌شود یک مشکل معرفتی دیگری - بسی مهمتر - پیش روی او خودنمایی کند و آن اینکه مجموع عالم، یعنی انسان کبیر بعنوان یک واحد شخصی مرکب از اجزاء وابسته و پیوسته به یکدیگر، زمانمند و مسبوق به ماده نیست، بنابراین از مبدأ اول، بدون واسطه<sup>۷</sup> و بصورت ابداعی

۲. ر.ک: ابن سینا، الشفاء، الطبيعيات (السمع الطبيعي)، قم، مکتبه آية الله المرعشي النجفي، ۱۴۰۵ ه.ق، ص ۲۵۶.

۳. شهرزوری، شمس‌الدين محمد، شرح حکمة الاشراق، تصحيح، تحقيق و مقدمه دکتر حسين ضيائي تربتي، مؤسسه مطالعات و تحقيقات فرهنگي (پژوهشگاه)، ۱۳۷۲ ش، ص ۴۲۱.

۴. صدرالمتألهين، الاسفار الاربعه، تصحيح، تحقيق و مقدمه دکتر مقصود محمدی، بنياد حکمت اسلامي صدر، ج ۱۳۸۰، ص ۱۷، ص ۱۵۱.

۵. اخوان الصفا، رسائل اخوان الصفا، الدار الانسانية (بيروت)، ۱۴۱۲ ه.ق، ج ۳، ص ۲۱۲ و ۲۱۳.

۶. ر.ک: عبدالرحمن بدوي، افلوطين عند العرب، أنولوجيا، وكالة المطبوعات (كويت)، ۱۹۷۷ م، ص ۷۷ و ۷۸.

۷. باید توجه داشت این ادعا، یعنی صدور بدون واسطه مجموع عالم از واجب تعالی، منافات ندارد با قول مشهور که می‌گوید: از واجب تعالی، بدون واسطه، عقل اول صادر شده است، زیرا که نسبت عقل اول به مجموع عالم نسبت اجمال و تفصیل است؛ و

صادر شده است. از اینرو، مطلب «ماهو» و «لم هو» در آن یکیست، چستی و چرایی آن، باهمند؛ زیرا که فعل ابداعی با وجود فاعل و غایت همراه است و متوقف بر هیچ شرطی نیست. پس شناخت انسان کبیر بعنوان یک واحد شخصی، بدون شناخت غایت که همان مبدأ اول است مقدور نیست، زیرا که مبدأ، یعنی حق تعالی مقوم ماهیت و مقور ذات اوست.<sup>۸</sup>

**\* عالم من حیث المجموع، یک واحد شخصی است دارای وحدت طبیعی و هرگز نباید گمان کرد که وحدت عالم مانند وحدت اشیاء متغایر است که از انضمام و اجتماع متغایرها با هم، حاصل شده باشد؛ زیرا بین اجزاء عالم، علاقه و ارتباط ذاتی وجود دارد و بترتیب علت و معلولی وجود آمده‌اند.**

۱۰. بهر حال، انسان به این نتیجه می‌رسد که او تنها می‌تواند اجزاء عالم را در مقایسه با یکدیگر بشناسد، یعنی وجه تشابه و وجه تمایز آنها را درک نماید، و اما شناخت حقیقت انسان کبیر بعنوان یک شخص واحد، مقدور نیست؛ ولی او مأیوس نمی‌شود، در خود فرومی‌رود از خود می‌پرسد: من خود، کی هستم؟ جایگاه من در این عالم کجاست؟ و چرا تا کنون از خود، غافل بوده‌ام؟

مولانا جلال‌الدین بلخی می‌گوید:

روزها فکر من اینست و همه شب سخنم  
که چرا غافل از احوال دل خویشتم  
از کجا آمده‌ام، آمدنم بهر چه بود

بکجا می‌روم آخر نسنمایی و طنم  
۱۱. انسان وقتی می‌بیند که از طریق سیر در آفاق به بن‌بست معرفتی رسید، خودش را موضوع تحقیق، قرار می‌دهد. در وجود خود و توانمندیهایش می‌اندیشد و بالاخره درمی‌یابد که ترکیب جسم وی و سریان قوای نفس در اعضای بدن و تصرف و تدبیر آن در قوای خود، دفتری است پُر از علوم که می‌توان در آن، همه حقایق عالم

را دید و مشاهده کرد. از اینرو، عارف (مولانا) همه را به دیدن آن حقایق فرامی‌خواند و می‌گوید:

ای قوم به حج رفته کجائید کجائید  
معشوق همینجاست بیائید بیائید  
معشوق تو همسایه و دیوار بدیوار  
در بادیه سرگشته شما در چه هوائید  
گر صورت بیصورت معشوق ببینید

هم خواجه و هم خانه و هم کعبه شمائید  
فرضیه «انسان عالم صغیر است»

۱۲. اخوان الصفا می‌گوید:

تنها جزئی از عالم که بیشترین شباهت را با عالم دارد و از لحاظ صورت، کاملترین جزء آن محسوب می‌شود انسان است. خداوند وقتی اراده کرد که نفس انسانی را به خزائن علوم خود آگاه سازد و همه عالم را به وی نشان دهد، می‌دانست که عالم، بسی گسترده و بزرگ است و انسان نمی‌تواند همه عالم را بگردد و آنرا مشاهده کند؛ زیرا که عمر انسان، کوتاه و عالم، بسیار گسترده است. از اینرو، باقتضای حکمت خود برای وی عالم صغیری را که خلاصه و مختصر عالم کبیر است، آفرید و در آن عالم صغیر، همه آنچه را که در عالم کبیر هست، تصویر کرد و برابر چشم او قرار داد و نفس انسانی را بر آن، شاهد قرار داد؛ چنانکه خداوند می‌فرماید: ﴿وَأَشْهَدُ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ أَلَسْتَ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ ۙ ۹﴾<sup>۱۰</sup>

۱۳. از نظر عرفا انسان، کاملترین تجلیگاه حق تعالی است، زیرا که او خلاصه شریف و کون جامع است که همه حقایق وجود و مراتب آنرا دارا می‌باشد.<sup>۱۱</sup> همه عوالم

فرق اجمال و تفصیل در نحوه ادراک است، نه در مدرک. پس مجموع عالم از آن جهت که یک حقیقت واحد است از واحد حق با یک صدور و جعل بسیط صادر شده است. اما با توجه به تک تک معانی و مراتب وجود بطور تفصیل، می‌گوییم از واحد حق ابتدا شریفترین جزء عالم و کاملترین مقوم آن یعنی عقل اول صادر شده است.

۸. رک: الاسفار الاربعه، پیشین، ج ۷، ص ۱۵۲ تا ۱۵۸.

۹. سورة اعراف، آیه ۱۷۲.

۱۰. رک: اخوان الصفا، پیشین، ج ۲، ص ۴۶.

۱۱. عقیفی، شرح فصوص الحکم (ابن عربی)، دار الکتب العربی (بیروت)، ۱۴۰۰ هـ، ص ۳۶.

(کلی و جزئی) کتب الهی هستند و انسان کامل، جامع همه این کتابهاست، زیرا که او نسخه عالم کبیر است.<sup>۱۲</sup>  
أتزعم أنك جرم صغیر

وفیک انطوی العالم الأكبر

فأنت الكتاب المبین الذی

بأحرفه ینظر المضمیر<sup>۱۳</sup>

۱۴. عالم بمنزله آینه‌ای است برای مشاهده مبدأ اول، اما این آینه بدون انسان، تار و کدر است و جلا ندارد. انسان جلای این آینه و روح آن صورت است. انسان، مردمک چشم عالم است که می‌توان در آن و بوسیله آن، عالم را دید و مشاهده کرد.<sup>۱۴</sup> خداوند وقتی اراده کرد که اعیان اسماء یعنی تعینات اسماء خود را در خارج ببیند، در عالم وجود آنچه که ظاهر شدنی بود ظاهر و آشکار گردید، و وقتی مشیت وی تعلق گرفت بر آنکه اعیان اسماء وی - و یا خود وی - در یک صورت جامع و فراگیر - که ویژگیهای همه موجودات را یکجا داشته باشد - ظهور پیدا کند، انسان را آفرید، یعنی «کون جامع» که همه حقایق وجود در او ظهور کرده است.<sup>۱۵</sup> پس انسان، عالم صغیر است و حقیقت مطلوب در وجود خود اوست. و چه خوب سروده است لسان الغیب حافظ شیرازی:

سالها دل طلب جام جم از ما می‌کرد

آنچه خود داشت زیگانه تمنّا می‌کرد

گوهری کز صدف کون و مکان بیرون است  
طلب از گمشدگان لب دریا می‌کرد

بیدلی در همه احوال، خدا با وی بود

او نمی‌دیدش و از دور خدایا می‌کرد

مشکل خویش بر پیر مغان بردم دوش

کو بتأیید نظر، حلّ معما می‌کرد

دیدمش خزّم و خندان قلدح باده بدست

ونسدر آن آینه صدگونه تماشا می‌کرد

گفتم این جام جهان‌بین تو کی داد حکیم

گفت آن روز که این گنبد مینا می‌کرد

گفت آن یار کزو گشت سرِ دار بلند

جرمش آن بود که اسرار هویدا می‌کرد

۱۵. در حکمت متعالیه، انگاره «عالم صغیر» عمدتاً

بدو وجه توجیه و تبیین شده است:

نخست باین بیان: عالم یا انسان کبیر بعنوان یک اثر، کلام خداوند محسوب می‌شود و دارای سه مرتبه است:  
۱. مرتبه اعلی که هدف متکلم - یعنی مبدأ اول - فقط انشاء کلام است و غیر از انشاء کلام هدف دیگری ندارد، مانند ابداعات و یا «عالم امر». ۲. مرتبه اوسط که متکلم، غیر از انشاء کلام هدف دیگری از کلام خود دارد، اما این هدف و غرض متکلم لزوماً بر کلام مترتب می‌شود و از آن، تخلف نمی‌پذیرد، مانند قوای مدبّر در نظام عالم تکوین. ۳. مرتبه ادنی که متکلم غیر از انشاء کلام، غرض دیگری دارد، اما این غرض متکلم، گاهی حاصل می‌شود و گاهی نمی‌شود، مانند اوامر و نواحی الهی یا عالم تشریح که گاهی انجام می‌شود و گاهی نمی‌شود.

انسان کامل و عالم صغیر نیز بعنوان کلام خداوند، دارای سه مرتبه است: ۱. مرتبه اعلی که عبارتست از استماع معارف الهی و افاضه آنها توسط عقل بسیط بر نفس انسانی. ۲. مرتبه اوسط که عبارتست از دستور نفس بر قوا و اعضای بدن که بدون چون و چرا اجرا می‌شود. ۳. مرتبه ادنی که عبارتست از درخواست چیزی و یا انجام عملی از دیگران که گاهی انجام می‌شود و گاهی نمی‌شود.<sup>۱۶</sup>

بیان دوم اینکه عالم کبیر در صدور و قوس نزولی خود سه مرتبه وجودی را ترسیم می‌کند: مرتبه عقل، مرتبه مثال و مرتبه عالم ماده و جسمانیات. انسان کامل نیز در برگشت و قوس صعودی، این مراتب سه‌گانه وجودی را طی می‌کند. از عالم حس و حسیّات به تجرد خیالی می‌رسد و از مرتبه تخیل بصورت عقل مجرد درمی‌آید و به عالم عقول می‌پیوندد.<sup>۱۷</sup>  
آدم اول، حاصل از عالم شدی

بعد از آن، عالم ز آدم سر زدی

\*\*\*

۱۲. حاج ملاهادی سبزواری، شرح منظومه الهیات بالمعنی الأخص، باهتمام دکتر مهدی محقق، دانشگاه تهران، ۱۳۶۸، تعلیقه هیدجی، ص ۲۴۷.

۱۳. ابیات منسوب به حضرت علی بن ابیطالب (ع).

۱۴. شرح فصوص الحکم، پیشین، ص ۴۹.

۱۵. همان، ص ۳۶.

۱۶. الاسفار الاربعه، پیشین، ص ۷ و ۸.

۱۷. همان، ص ۲۳.